

مجله بین المللی مطالعات صلح و امنیت

# فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه

شماره ۱ | تابستان ۱۳۸۹  
ISSN 2043-9016

ریشه های بی اعتمادی بین ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس  
مکانیسم سازماندهی امنیت همیارانه در خلیج فارس در دوران اوپاما  
عوامل تنش زا و تاثیر آن بر نظامی گری در حوزه خلیج فارس  
گفتمان نظامی گری در سیاست خارجی کشورهای حوزه خلیج فارس  
تحلیل رابطه بین عدم گسترش دموکراسی و گسترش نظامی گری

## مجله دیپلماسی و اسلام التعاون

الازمه الیمنیه فی اطار الامن اقلیمی

حراک الجیو - ستراتیجیا الایرانیه

... و ۵ مقاله انگلیسی









تابستان ۱۳۸۹

## فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه

مرکز بین المللی مطالعات صلح

Number 1, July-September 2010  
Just Peace Diploamcy Journal  
International Peace Studies Centre (IPSC)  
[www.peace-ipsc.org](http://www.peace-ipsc.org)  
ISSN 2043-9016 (Print)  
ISSN 2043-9024 (Online)

<b>English Articles</b>	<b>1-94</b>
<b>Persian Articles</b>	<b>95-228</b>
<b>Arabic Articles</b>	<b>229-264</b>



**IPSC**

International Peace Studies Centre

## Articles

Dialogue and Difference  
Seyed G Safavi [9-18]

Regional Stability and Balancing in the  
Persian Gulf (2001 to 2010)  
Ibrahim Mottaqi [19-38]

Analysis of the Effect of Oil Income on  
Militarism in the Persian Gulf  
Ata Bahrami [39-60]

Ontological Security and Militarism in  
the Persian Gulf Cooperation Council  
(PGCC) Foreign Policy  
Elham Rasouli Sani Abadi [61-76]

Iran – US Relations and Its Impact on  
Persian Gulf Security  
Haidar Ali Massoudi [77-94]

## فهرست

ریشه‌های بی‌اعتمادی بین ایران و کشورهای حوزه خلیج  
فارس: تحلیلی سازمانگاران (ونتی) بر فرهنگ‌های حاکم

بر تعاملات آنها پس از انقلاب اسلامی ایران

محمد صادق جوکار و مهدی طوسی {۱۰۱-۱۳۰}

مکانیسم‌سازماندهی امنیت همیارانه در خلیج فارس در

دوران اوپاما

زهره پوستین چی {۱۳۱-۱۶۰}

عوامل تنش‌زا و تاثیر آن بر نظامی‌گری در حوزه خلیج

فارس

محمد مودب {۱۶۱-۱۸۴}

گفتمان نظامی‌گری در سیاست خارجی کشورهای حوزه

خلیج فارس

نبی‌اله ابراهیمی {۱۸۵-۱۹۸}

تحلیل رابطه بین عدم گسترش دموکراسی و گسترش

نظامی‌گری در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس

مهدی طوسی و مهدی مدنی {۱۹۹-۲۲۸}

الأزمة اليمنية في إطار الأمن اقليمي

طلال عتریسی {۲۳۳-۲۴۴}

حراك الجيو-ستراتيجيا الإيرانية

الخليج الفارس كمجال إحتدام

محمود حيدر {۲۴۵-۲۶۴}



**ریشه‌های بی‌اعتمادی بین ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس: تحلیلی سازه‌انگارانه  
(ونتی) بر فرهنگ‌های حاکم بر تعاملات آنها پس از انقلاب اسلامی ایران**

**محمد صادق جوکار و مهدی طوسی  
مرکز بین‌المللی مطالعات صلح**

**چکیده**

الگوهای همکاری و منازعه بین ایران و کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس از چنان فراز و نشیبی برخوردار بوده است که بدون بهره‌گیری از یک چارچوب تحلیلی مناسب و عملی نمی‌توان آن را فهم نمود. هدف این مقاله این است که با کاربست نظریه سازه‌انگاری (ونتی) بر تعاملات این کشورها و ایران به فهم و شناسایی ریشه‌های الگوهای همکاری و تعارض پرداخته تا از اینرو تحلیلی آینده‌نگرانه در مورد چگونگی تحقق الگوهای پایدار همکاری، پیش‌زمینه‌ها و الزامات آن ارائه دهند. از این منظر، سازه‌انگاری مدل سیستمی الکساندر ونت با مفروضه‌های عام هستی‌شناختی خود چون ابتدای سیاست و منافع بر هویت و درون‌زا بودن آن، پذیرش دولت‌ها به‌عنوان واحد اصلی تحلیل و تأکید بر هویت اجتماعی آنها بر پایه فرهنگ‌های سه‌گانه (هابزی، لاکو و کانتی) در تعیین سیاست خارجی، می‌تواند ماهیت سیاست خارجی نخبه‌محور این کشورها را تحلیل کند. براین اساس پس از بیان درآمد نظری در بخش اول، تعاملات سیاست

خارجی ایران و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس براساس سه دوره ذیل در بخش دوم تحلیل و ارزیابی می‌شود.

دوره اول: دهه ۱۹۸۰ تا پایان جنگ عراق علیه ایران؛ سلطه فرهنگ هابزی (تعارض) دوره دوم: از جنگ اول خلیج فارس تا ۱۱ سپتامبر؛ تعدیل فرهنگ هابزی و گذار به فرهنگ لاکه

دوره سوم: دوره پس از ۱۱ سپتامبر؛ بازگشت به فرهنگ هابزی در بخش سوم دلالت‌های سیاست‌گذارانه را برای تحقق الگوهای همکاری ارائه می‌گردد. کلیدواژه‌ها: همکاری، منازعه، سازه‌انگاری فرهنگ، ایران، شورای همکاری خلیج فارس.

#### مقدمه

#### همکاری و منازعه: یک بررسی مفهومی

همکاری و منازعه در طول تاریخ مورد توجه اقتصاددانان، سیاست‌شناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و روانشناسان بوده است. اقتصاددانان، همکاری و منازعه را بین سازمانهای اقتصادی، شرکتها، اتحادیه‌ها، بنگاه‌ها، بانکها، تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، کارگران، کارفرمایان مطالعه می‌کنند. اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، همکاری و منازعه را بین دولت‌ها و تقسیمات سیاسی جزئی تر در درون دولت‌ها نظیر احزاب سیاسی مطالعه می‌کنند. جامعه‌شناسان همکاری و منازعه را در درون و بین گروه‌های اجتماعی نظیر خانواده‌ها، نژادها، گروه‌های مذهبی و ... مطالعه می‌کنند و نهایتاً روانشناسان، منازعه را در درون انسان‌ها مطالعه می‌کنند. بنابراین جهان مملو از همکاری و منازعه است و تاریخ مملو از ثبت این گونه همکاریها و منازعات است. اما نکته مهم، معنا و مفهوم این اصطلاحات است که امر آسانی بنظر نمی‌رسد.

همکاری از نظر لغوی معمولاً مترادف با همدستی و هماهنگی بکار می‌رود. چنانچه سیوم براون Seyom Brown همکاری را رفتاری هماهنگ می‌داند که بطور آگاهانه بوسیله دو یا چند کنشگر اتخاذ می‌شود (Brown, 1992, 23). اما در متون و نظریه‌های روابط بین‌الملل همکاری فراتر از هماهنگی است. چنانچه رابرت کوهین Keohane، همکاری را وضعیتی می‌داند که در آن، تعقیب یکجانبه منافع خود Self Interest، بطور مستقلانه ای توانایی دیگران را جهت دستیابی به اهدافشان تسهیل می‌کند. کوهین بین همکاری و هارمونی تفاوت قائل می‌شود. زیرا همکاری مستلزم آن نیست که دولت‌ها هیچ تضاد منافی Conflict of Interest نداشته باشند،

بلکه بدان معناست که چگونه ممکن است آنها قادر باشند در جهت منافع متقابلشان بر منازعات غلبه کنند. بنابراین، ممکن است کشورها بدون این که سیاست های خود را با یکدیگر منطبق و سازگار کرده باشند و بطور یکجانبه عمل نمایند، سیاستی هماهنگ داشته باشند. (Keohane, 1984:51-52). ویوتی Viotti نیز همکاری را یک سلسله فعالیت هایی می داند که از مشورت یا هماهنگی صرف در یک سر پیوستار تا اشتراک مساعی در سر دیگر آن را شامل می شود (Viotti, 2002, 178).

همکاری می تواند اشکال متعددی داشته باشد. ویلیامز بین سه نوع همکاری تفکیک قائل می شود: همکاری ضمنی Tacit Cooperation، همکاری نامتقارن Asymmetrical Cooperation و همکاری تمام عیار و کامل Fully Fledged Cooperation. همکاری ضمنی در ماهیت خود، فاقد رسمیت و صراحت است و هدف آن، از کنترل خارج نشدن منازعه می باشد. انگیزه اولیه همکاری ضمنی، اجتناب از خطر یا کاهش خطر است و در شرایط خاص می تواند مبنایی برای توسعه یک رژیم رسمی یا غیررسمی باشد. اما اساس همکاری « نامتقارن » یا « مبتنی بر رضایت » آن است که یک طرف بطور وسیع و گسترده در یک منازعه وارد شود و دیگری از او حمایت ضمنی یا علنی به عمل آورد و در نقش یک تسهیل کننده یا توانمندساز اساسی عمل نماید. شکل سوم همکاری، همکاری غیرمشروط Unqualified یا « کاملاً مهیا » است. در این مورد افراد یا دولت ها منفعتی مشترک یا متقابل نسبت به یک نتیجه مشخص دارند و آشکارا برای حصول به آن همکاری می نمایند ( ویلیامز، ۱۳۸۲، ۳۵ - ۳۴). علاوه بر شیوه و وسعت همکاری، بسته به موضوعاتی که همکاری می تواند در بر بگیرد، به انواع مختلفی تقسیم می شود: همکاریهای نظامی - امنیتی، سیاسی، اقتصادی و غیره.

بنابراین، منظور از همکاری در اینجا، اشتراک مساعی و هماهنگی دولتها جهت رسیدن به اهداف مشترک و یا حل و فصل یک اختلاف و یا مشکل خاص می باشد. به عبارت دیگر، همکاری یک نوع هماهنگی ارادی و انتخابی برای تحقق منافع مشترک است.

منازعه نیز عبارتست از وضعیتی که طی آن دو یا چند گروه به گونه ای متقابل، در پی تحقق منافع یا ارزش ها و یا عقاید متضاد و ناهمگونی برمی آیند ( صدریا، ۱۳۷۹، ۴). به عبارت دیگر، منازعه به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه انسانی معینی ( خواه قبیله ای، زبانی، فرهنگی،

مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و....) با گروه های انسانی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، تعارض آگاهانه داشته باشند. ( دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ۲۹۶ )

لوئیس کوزر Lewis A Coser، منازعه را مبارزه ای بر سر ارزش ها و مطالبه منزلت، قدرت و منابع نادر تعریف می کند که در آن هدف هر یک از طرفین خنثی کردن، صدمه زدن و نابود ساختن رقبای خویش است ( Coser, 1956, 3 ). بولدینگ Boulding نیز منازعه را وضعیتی تعریف می کند که در آن حداقل دو طرف وجود دارد و رقابتی است که در آن طرف ها از ناسازگاری مواضع شان آگاه هستند و تلاش می کنند موضعی را اتخاذ کنند که با خواست طرف دیگر ناسازگار است. به اعتقاد وی، منازعه فعالیتی است که تقریباً در هر جایی یافت می شود هم در جهان بیولوژیکی و هم در جهان انسانی. ( Boulding, 1963, 5 ).

دوئرتی و فالتزگراف بین واژه منازعه و دو واژه دیگر یعنی رقابت و تنش تمایز قائل می شوند. به اعتقاد آنها منازعه با رقابت محض یکسان نیست. انسان ها ممکن است به خاطر دستیابی به عنصری کمیاب به رقابت با یکدیگر برخیزند، بدون آن که از وجود رقبایشان آگاه باشند یا درصد جلوگیری از دستیابی آنها به اهدافشان بر آیند. هنگامی رقابت به یک منازعه تبدیل می شود که طرفین بکوشند موقعیت خویش را با تنزل دادن موقعیت دیگران تقویت کرده، مانع از دستیابی سایرین به اهدافشان گشته و رقبای خویش را از « دور » خارج و یا حتی نابود سازند. ( دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ۲۹۶ )

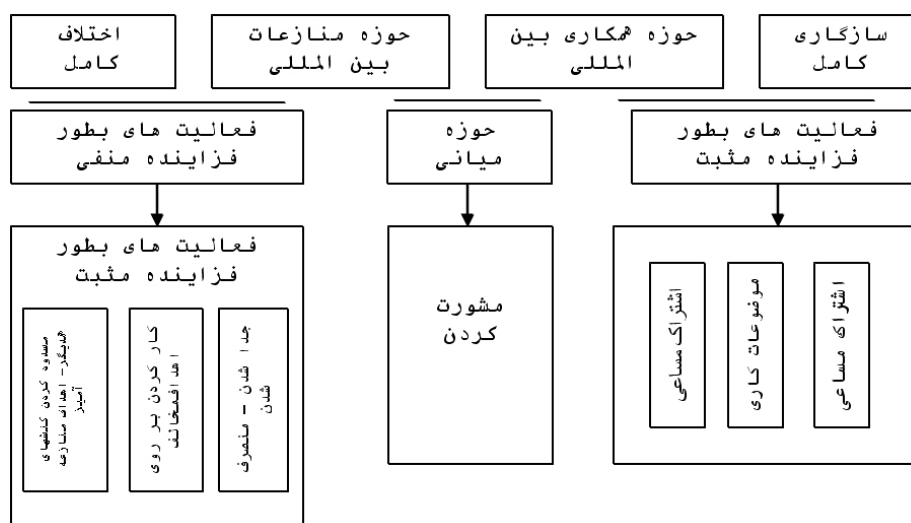
منازعه با تنش هم تفاوت دارد. زیرا تنش معمولاً به خصومت پنهان، ترس، سوء ظن، تصور تضاد منافع و شاید هم میل سلطه طلبی یا انتقام جویی اشاره دارد. با این حال، تنش لزوماً از سطح گرایشات و ادراکات فراتر نرفته و تعارض عملی آشکار و کوشش های بازدارنده متقابل را در بر نمی گیرد. هرچند تنش، اغلب مقدم بر بروز منازعه و همواره ملازم با آن است، ولی با منازعه مترادف نبوده و همیشه نیز با همکاری ناسازگار نیست. ( دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ۲۹۷ - ۲۹۶ )

بنابراین، منازعه پدیده ای جهانشمول بوده و دائماً در درون و میان جوامع رخ می دهد. البته، لزوماً پدیده ای بدون وقفه و یا دارای شدت یکسانی نیست، بلکه بسته به شرایط می تواند خشونت آمیز

یا غیرخشونت آمیز، آشکار یا نهان، قابل کنترل یا غیر قابل کنترل و حل شدنی یا لاینحل باشد. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ۲۹۷)

بنابراین، همکاری و منازعه، استراتژی هایی هستند که توسط دو یا چند دولت برای تحقق اهدافشان اتخاذ می شود. در همکاری، هماهنگی و در عین حال رقابت وجود دارد، اما در منازعه، اختلاف و تضاد منافع، ویژگی غالب محسوب می شود.

ویوتی، همکاری و منازعه را به شکل یک پیوستار می بیند که از همکاری و سازگاری کامل تا اختلاف کامل را در بر می گیرد و بر روی این پیوستار می توان هشت مقوله شناسایی کرد که میزان تعاملات مثبت و منفی روابط را توصیف می کند: (Viotti, 2002, 178)



سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود، این است که چرا دولت ها به همکاری و منازعه روی می آورند؟ برای پاسخ بدین سوال از منظر سازه انگاری به موضوع می نگیریم.

## سازه انگاری

### تقسیم‌بندی‌های مکتب سازه‌انگاری

از سازه انگاری در روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی‌های مختلفی شده است. مثلاً کلوتر و لینچ معتقدند که سازه انگاری به رغم هستی‌شناسی مشترک، برحسب تفاوت معرفت‌شناسی به دو شاخه مدرن و پست مدرن تقسیم می‌شوند (Klotz and Lynch, 2006, p.358). وی سازه‌انگاران مدرن یا پوزیتیویستی را کسانی معرفی می‌کنند که معتقدند فهم مفسر از روابط بین‌ذهنی ثابت بوده و می‌توان جهان را از برحسب شرایط چند علی تحلیل نمود. آنها ساختار و کارگزار را به مثابه متغیرهای می‌دانند که باید به آزمون کشیده شوند و نکته دیگر اینکه به سؤالات چرایی و تقسیم فرضیات می‌پردازند.

اما سازه‌انگاران پست مدرن از نظر کلوتر برناپایداری معانی و چرخه هرمنوتیکی برای فهم معناها و اجتناب از تبیین‌های علی متمرکز هستند و کمتر به تعمیم اهمیت می‌دهند. (Klotz and Lynch, 2006, p.358)

اما تقسیم‌بندی دیگر و به نظر کاملتری را امانوئل آدلر براساس چهارگرایش فکری مطرح می‌کند که عبارتند از سازه‌انگاری مدرنیستی، سازه‌انگاری مدرنیستی زبانی، سازه‌انگاری رادیکال و سازه-انگاری انتقادی که بر گرایشهای فکری تأویل‌گرایان عینی نوکانتی، تأویل‌گرایان ذهنی زبانی، تئوری انتقادی و رادیکال هستند. (Adler, 2005, p.96)

از نظر آدلر، سازه‌انگاری از لحاظ ریشه‌یابی به کانت می‌رسد که ایان هاکنینگ وی را به عنوان پیشاهنگ بزرگ سازه‌انگاری مطرح می‌کند.

نوکانتی‌ها این نگرش کانت را که می‌توان معانی‌ای را که به اشکال پیشینی از اذهان ما بر ساختار طبیعت تحمیل می‌شود را بشناسیم را گرفتند و آنرا از ساختار طبیعت به فرهنگ منتقل نمودند. برای مثال در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دیلتای و هوسرل علوم انسانی را از علوم طبیعی جدا کردند. به طور کلی نوکانتی‌ها یک رویکرد علمی به تأویل‌گرایی داشتند. (Adler, 2005, p.97) آنها در پی یافتن دلیل بودند اما امکان شناخت تجربی را بدون مطالعه

## IPSC Journal - No 1

زبان امکان‌پذیر نمی‌دانستند. نوکاتی‌ها یک برنامه ضعیفی از سازه‌انگاری در علوم اجتماعی را دنبال می‌کردند که در IR به عنوان سازه‌انگاران مدرن نامیده می‌شوند. از نظر آدلر، شکل مدرنیستی سازه‌انگاری در IR که جان راگی آنرا «نوکلایسیک» می‌نامد از ترکیب تاویل‌گرایی عینی با علاقه‌ی شناختی محافظه‌کارانه در فهم و تبیین واقعیت اجتماعی حاصل می‌شود. برای مثال سازه‌انگاران IR چون امانوئل آدلر و مایکل بارنت (۱۹۹۸)، جفری چکل (۲۰۰۱)، پیتر کاترتساین (۱۹۹۸)، توماس ریس-کاپن (۱۹۹۵)، جان راگی (۱۹۹۸) و الکساندر ونت (۱۹۹۸) در جستجوی سازوکارهای علی اجتماعی و روابط اجتماعی قوام‌بخشی هستند که روابط بین الملل را قابل فهم می‌سازند. (Adler, 2005, p.98)

گروه دوم بر اساس «برنامه گسترده» سازه‌انگاری در علوم اجتماعی بر پایه چرخشی است از آگاهی به زبان، و از هرمنوتیک عینی به هرمنوتیک ذهنی. این گرایش بوسیله مارتین هایدگرو لودویک ویتنگشتاین رهبری می‌شد. این نگرش مستقیماً با ادعاهای پوزیتیویستی چون قوام‌یافتن حقایق اجتماعی بوسیله زبان و اینکه آگاهی تنها حاصل از زبان است، مخالفت می‌کردند. مثلاً جان سی یرل تصور ساخت اجتماعی واقعیت را اتخاذ کرد اما با ساخت اجتماعی طبیعت مخالفت کرد زیرا به نظر وی هر چرخشی به سوی زبان، نسبی‌گرایانه نیست. (Adler, 2005, p.97).

گروه دوم، سازه‌انگاری زبانی مدرنیستی یا (حکمی) نتیجه ترکیب تاویل‌گرایی ذهنی با علاقه شناختی محافظه‌کارانه در تبیین و فهم واقعیت اجتماعی است. سازه‌انگاران حکم‌محور یا زبانی مدرنیستی چون فردریش کراتوچویل (۱۹۸۹)، نیکلاس اونف (۱۹۸۹) اعتقاد دارند که به دلیل تقدم معرفت‌شناسی، فهم واقعیت اجتماعی به معنی کشف فرایندی است که بوسیله آن واقعیت اجتماعی بوسیله زبان و احکام قوام یافته است. آنها علاقمندند به تبیین اینکه چطور احکام اجتماعی (شامل احکام حقوقی) - و چیزی که آستین و سی یرل «کنش کلامی» می‌نامد - فرایندی را می‌سازند که بوسیله آن مردم و جامعه را به صورت مستمر و متقابل، قوام می‌بخشد. (Adler, 2005, p.98)

رادیکال‌ها، به طور کلی به یک جنبش ضد پوزیتیویستی تبدیل شد که در بهترین حالت همیشه بوسیله (Context) اجتماعی‌اش محدود شده است و در بدترین حالت به مثابه یک گفتمان است که نمی‌تواند شناخت عینی را بدست آورد. پیتر وینچ که استدلال می‌کرد عمل اجتماعی یک کنش حکم‌پیروی، در یک شکل منسجم از زندگی است، این نگرش رادیکال را به علوم اجتماعی آورد

و استدلال نمود که موضوعات علمی همی در آزمایشگاه اجتماع ساخته شده‌اند. در این گروه ساختارگرایانی چون دریدا، پست مدرن‌هایی چون فوکو با مخالفت با علم، دلیل و مدرنیته به نسبی‌گرایی منتهی شوند. در روابط بین الملل، سازه‌انگاری رادیکال، که شامل پست مدرنیست‌ها و پسا ساختارگرایان می‌شود، حاصل ترکیب یک چرخش به زبان (و نیز چرخشی به تاویل‌گرایی ذعنی) با علاقه آزادی بخشی انتقادی یا نگرش ساختارشکنانه برای شناخت هستند. به طور کلی به نظر آدلر سازه‌انگاری رادیکال، وجود واقعیت مادی را مورد سوال قرار نمی‌دهند و حتی تحقیقات تجربی را نیز انجام می‌دهند ولی به دلیل اینکه معتقدند که واقعیت مادی به تمامه بیان نمی‌شود، ترجیح می‌دهند به گفتمان، روایت و متون توجه کنند. مثل: اشلی (۱۹۸۷)، کمبل (۱۹۹۲)، دردریان (۱۹۹۰)، پترسون (۱۹۹۲) و واکر (۱۹۹۳). (Adler, 2005, p.98)

در آخر تئوری انتقادی سازه‌انگاری، از آن مکتب فرانکفورت است. این مکتب میان برنامه گسترده و نحیف از سازه‌انگاری قرار دارد و سعی در ترکیب تأویل‌گرایی عینی و زبان فلسفه دارد. تئوری انتقادی در سازه‌انگاری روابط بین‌الملل براساس نگرش هابرماس از فلسفه زبانی، ادعاهایی را در مورد تمایز علوم انسانی و از علوم طبیعی، امکان توضیح علوم اجتماعی و پیشرفت انسانی را بیان می‌کند. این برداشت از سازه‌انگاری در میانه نگرش‌های متعارف و رادیکال قرار می‌گیرد. (Adler, 2005, p.98)

از نظر پرایس و روس-اسمیت، مهمترین مفروضات هستی‌شناسانه سازه‌انگاران در مورد زندگی اجتماعی و تأثیرشان بر سیاست‌های جهانی عبارتند از:

الف. اهمیت ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای و ساختارهای مادی: سازه‌انگاران اعتقاد دارند که نظام‌های معنایی تعریف می‌کنند که چگونه کنشگران محیط مادی‌شان را تفسیر می‌کنند. همانطور که ونت اظهار داشته: «منابع مادی به کنش‌های انسانی از طریق ساختار شناخت مشترکی که در آن ریشه دارند، معنا می‌دهند». سازه‌انگاران همچنین بر انگاره‌ها تأکید می‌کنند. انگاره‌ها، نظام‌های معنایی نهادینه شده‌ای هستند که هویت‌های جمعی کنشگران را تعریف می‌کنند و این هویت‌های جمعی به منافع بازیگران و کنش‌هایشان شکل می‌دهند.

ب. مفروضه دوم، این است که هویت‌ها به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند. تئورالیست‌ها و تئولیرال‌ها سوالات مربوط به شکل‌گیری منافع را رها می‌کنند و اعتقاد دارند که آنها قبل از تعاملات اجتماعی

موجودیت داشته‌اند. اما سازه‌انگاران بر آن هستند که منافع و کنش‌ها در درون تعامل شکل می‌گیرد. آنها استدلال می‌کنند شناخت اینکه چگونه منافع شکل می‌گیرد، برای تبیین تعداد زیادی از پدیده‌های بین‌المللی که خردگرایان فراموش می‌کنند یا نمی‌شناسند، کلیدی است. بنابراین، در توضیح شکل‌گیری ترجیحات، سازه‌انگاران بر هویت اجتماعی کنشگران تمرکز می‌کنند. آنچنانکه ونت می‌گوید: «هویت‌ها، اساس منافع هستند».

ج. مفروضه سوم آن است که کارگزاران و ساختار بطور متقابل به همدیگر قوام می‌بخشند. همانگونه که پیش از این گفته شد، سازه‌انگاران بر روشی تأکید می‌کنند که در آن ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای، معنا و هویت کنشگران فردی و الگوهای فعالیت متناسب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را تعریف می‌کنند. اما علیرغم قدرت بطور قابل ملاحظه‌سازنده‌ای که به آن ساختار نسبت می‌دهند، اصرار دارند که آنها مستقل از رویه‌های قابل شناخت کارگزاران اجتماعی نیستند. به پیروی از آنتونی گیدنز و سایر ساختارگرایان، آنها ادعا می‌کنند که ساختارهای اجتماعی چیزی بیشتر از رویه‌های گفتمانی و فیزیکی نیستند (Price and Reus – Smith, 1998, 266 – 267).

البته سازه‌انگاری در درون روابط بین الملل رهیافتی یکپارچه نیست و اندیشمندان متعددی با افکار به نسبت متفاوت در این رهیافت حضور دارند. جان راگی بین سه نوع سازه‌انگاری تمایز قائل می‌شود: سازه‌انگاران نئوکلاسیک، سازه‌انگاران پست مدرنیست و سازه‌انگاران طبیعت‌گرا (Ruggie, 1998, 861). پرایس و روس اسمیت نیز دو طیف اصلی در این رهیافت شناسایی کرده‌اند: مدرنیست‌ها و پست مدرنیست‌ها که تفاوت اصلی آنها، در تمرکز طیف نخست بر ساخت اجتماعی سوژه‌ها و ایزه‌ها در سیاست‌های جهان و تمرکز طیف دوم بر رابطه قدرت و شناخت است (Price and Reus - Smith, 1998, 267).

#### ونت

سازه‌انگاران مدرنیست، خود به دو طیف دیگر تقسیم می‌شوند: سازه‌انگاران سیستمی و سازه‌انگاران کل نگر. طیف اول، علاقه نئورئالیسم به تئوری سیستم‌ها را می‌پذیرد. آنها اعتقاد دارند که هویت دولت، منافعش را شکل می‌دهد و آن نیز به نوبه خود کنش‌ها را می‌سازد. آنان بین هویت جمعی دولت (خصوصیات مردمی، مادی و ایدئولوژیکی داخلی) و هویت اجتماعی (معانی که یک بازیگر به خود

نسبت می‌دهد، در حالیکه دیدگاه دیگری را می‌گیرد) تمایز قایل می‌شوند و بر نقش سازنده تعامل اجتماعی بین‌المللی تمرکز می‌کند. الکساندر ونت مظهر اساسی و شاید تنها مظهر سازه‌گرایی سیستمی است. (Price and Reus – Smith, 1998, 268)

ونت همکاری و منازعه دولت‌ها را پدیده‌ای مرتبط با «هویت» دولت‌ها تلقی می‌کند. مفهوم هویت یکی از موضوعات مهم مطرح در بحث هستی‌شناسی سازه‌انگاران است. (Frueh, 2003, 9). آنها با توجه به تأکیدی که بر ابعاد معنایی زندگی اجتماعی (یعنی انگاره‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، رویه‌ها، باورها، تعاملات و...) دارند، به «برساخته» بودن زندگی اجتماعی اعتقاد داشته و هویت را پدیده‌ای می‌دانند که در رابطه خود – دیگری شکل گرفته و قوام پیدا می‌کند و پدیده‌ای از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیست، بلکه در فرایند تعامل ایجاد شده و بر منافع و ترجیحات افراد و دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۳۳۲ و ۳۴۹).

الکساندر ونت هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند تلقی می‌کند که موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری است. این به معنای آن است که هویت یک ویژگی ذهنی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگران از خود دارد (ونت، ۱۳۸۴، ۳۲۶) و در چارچوب یک جهان خاص که بطور اجتماعی ساخته شده، معنا پیدا می‌کند. (Berger, 1966, 111) البته معنای این فهم وابسته به این است که آیا سایر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه. در این محدوده، هویت واجد یک ویژگی بین‌ذهنی intersubjective و نظام‌محور است و هم‌زمان دو نوع انگاره وارد فرایند هویت‌سازی می‌شود: انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری. البته سرشت این رابطه در شرایط مختلف متفاوت است و این نشان می‌دهد که هویت پدیده یکپارچه‌ای نیست که بتوان تعریفی عام از آن ارائه داد، بلکه در واقع انواع مختلفی از هویت وجود دارد که کاملاً با یکدیگر سازگار نیستند. (ونت، ۱۳۸۴، ۳۲۶)

از دیدگاه ونت، دولت‌ها هم‌زمان چهار نوع هویت دارند: هویت جمعی پیکروار corporate، هویت نوعی type، هویت نقشی role و هویت جمعی collective. ۱. هویت جمعی پیکروار با ساختارهای خود – سازمان‌بخش و هم‌ایستا قوام می‌یابد. این هویت همیشه یک پایه مادی دارد که در مورد دولت‌ها می‌توان به سرزمین اشاره نمود. اما این به تنهایی کفایت نمی‌کند یعنی اگر اعضای یک دولت، روایت مشترکی از خود به عنوان یک کنشگر جمعی نداشته باشند، هویتی شکل

نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، تکوین یک کنشگر به عنوان یک موجودیت فیزیکی متمایز، به خلق و حفظ مرزهایی میان «خود» و «دیگری» بستگی دارد و این امر مستلزم وجود «تفاوت» است. به هر حال، این نوع هویت عرصه یا جایگاهی برای سایر هویت‌ها فراهم می‌کند. ۲. هویت نوعی، به مقوله ای اجتماعی یا «برچسبی» اشاره دارد که در مورد اشخاصی بکار می‌رود که در ظاهر، از نظر رفتاری، نگرش‌ها، ارزش‌ها، مهارت‌ها، دانش، افکار، تجربه، اشتراکات تاریخی و مانند اینها، خصوصیت یا خصوصیات مشترکی دارند. یک کنشگر می‌تواند هویت‌های نوعی متعددی داشته باشد. البته هر خصوصیت مشترکی یک هویت نوعی محسوب نمی‌شود، بلکه خصوصیتی که محتوا یا معنایی اجتماعی دارند، می‌توانند به این نوع هویت شکل دهند. این نوع هویت نیز دارای خصوصیت خود - سازمان بخشی بوده و در ارتباط با دولت‌ها، می‌توان به نوع رژیم یا شکل حکومت (سرمایه داری، فاشیستی، پادشاهی و...) اشاره نمود. ۳. هویت نقشی، که از خصوصیت خود - سازمان بخشی چندانی برخوردار نبوده و در تعامل با دیگران شکل می‌گیرد. نقشی که دولت‌ها در نظام جهانی و منطقه ای برای خود قائل هستند، در این چارچوب معنا پیدا می‌کند. ۴. هویت جمعی که رابطه میان «خود» و «دیگری» را به نتیجه منطقی آن یعنی هم «ذات‌انگاری» یا «یکسان‌انگاری» identification می‌رساند. یکسان‌انگاری یک فرایند ادراکی است که در آن تمایز میان «خود» و «دیگری» رنگ می‌بازد. (ونت، ۱۳۸۴، ۳۳۴ - ۳۲۶)

ونت در باب چگونه ساخته شدن هویت مختلف، به آنها از منظر تعامل‌گرای نمادین می‌نگرد که هویت کنشگران از طریق فرایند علامت دهی، تغییر و پاسخ صورت می‌گیرد. (Zehfuss, 2001, p.320 و ونت، ۱۹۹۲، ص ۴۴) در ابتدا «خویشتن» یک علامتی می‌دهد (ژستی می‌گیرد) که ممکن است بلند کردن دست و یا پایین آوردن دست و پا یک حرکت باشد. یعنی کنشگر براساس سابقه‌ای که در ذهن دارد، وارد تعامل می‌شود و نسبت به این نگاره‌های که نسبت به تعامل جنبه برونزا دارد، یک نقش را به خود و نقشی را به دیگری منتسب می‌کند که این جنبه شامل «نقش‌پذیری خود و قالب بندی دیگری است». (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۷) از نظر ونت ارتباط با یکدیگر بر اساس فهم‌های خود از یکدیگر در یک کنش اجتماعی، به چهار صحنه تقسیم می‌شوند.

## IPSC Journal - No 1

صحنه اول: «خویشتن» بر اساس تعریفی پیشبینی از وضعیت خود وارد تعامل می‌شوند. این علامتی است که به «دیگری» در مورد نقشی که خویشتن می‌خواهد در تعامل به عهده بگیرد و نقش متناظری که می‌خواهد در «دیگری» بیاموزد.

در صحنه دوم: دیگری معنای کنش در «خویشتن» را با تفاسیر خود می‌سنجد. «دیگری» بر اساس تعریف پیش‌بینی‌اش از وضعیت و همچنین نوع اطلاعات موجود در علامت «خویشتن»، تفسیر «دیگری» را هدایت می‌کند.

در صحنه سوم: دیگری بر اساس تعریف جدید از وضعیت به کنش دست می‌زند. این امر هم به مانند کنش «خویشتن» به علامتی درباره نقشی که «دیگری» می‌خواهد برگردد و نقش متناظری را که می‌خواهد «خویشتن» را در آن قالب قرار دهد. قوام می‌بخشد.

در صحنه چهارم: «خویشتن»، «دیگری» را تفسیر و پاسخ خود را آماده می‌کند. (ونت، ۱۳۸۴، ص ۴۸۳)

ونت معتقد است که هویت بر اساس چنین فرایندی ساخته می‌شود و از طریق تکرار فرآیندهای تعاملی، هویت‌ها و انتظارات در مورد همدیگر تثبیت شده و گسترش می‌یابند. بنابراین بازیگران، ساختارهای اجتماعی را می‌سازند و حفظ می‌کنند که نتیجتاً این ساختارها دایره انتخابها را محدود می‌کنند. (Zehfuss, 2001, p.321) نکته‌ای که ونت در ادامه به آن اضافه می‌کند و مورد نقد ساختارگرایان قرار می‌گیرند، این است که زمانی که این ساختارها و منافع و هویتها ایجاد شد، به این آسانی تغییر نمی‌کنند زیرا سیستم اجتماعی برای بازیگران به یک حقیقت عینی تبدیل می‌شوند. از نظر ونت بازیگران خود ممکن است به خاطر عوامل بیرونی فرد چون محرکها و مشوقهای ارسال شده از طرف نهادهای تثبیت شده یا محدودیتهای درونی فرد چون تعهد به هویتهای تثبیت شده، در ثابت ماندن هویتها نقش داشته باشند. (Zehfuss, 2001, p.322)

این معناهای جمعی و شناخت مشترک، به اعتقاد ونت در فرایند تعامل شکل می‌گیرد و بطور همزمان به هویت و منافع آنها قوام می‌بخشد. به اعتقاد ونت، همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. البته وی

نیز مانند والتز، نظام بین الملل را آنارشیک می داند. اما وی بر خلاف والتز، آنارشی را دارای یک منطق و فرهنگ نمی داند. بلکه در آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد: فرهنگ هابزی، فرهنگ لاکو و فرهنگ کانتی

فرهنگ هابزی: منطق حاکم بر این فرهنگ اصل «اصل بکش یا کشته شو» است و نقش غالب، دشمنی است. در این فرهنگ، بازنمایی های «دیگری» به عنوان کنشگری است که:

۱. حق موجودیت «خود» را به عنوان یک وجود مستقل به رسمیت نمی شناسد و بنابراین، ۲. خشونت علیه «خود» را محدود نخواهد کرد. دشمن حق موجودیت «خود» را به عنوان یک سوژه آزاد به هیچ وجه به رسمیت نمی شناسد و بنابراین، بدنبال تجدید نظر در زندگی یا آزادی اوست. (ونت، ۱۳۸۴، ۳۸۰)

بازنمایی «دیگری» به عنوان دشمن حداقل چهار پیامد برای حالت و رفتار خارجی یک دولت دارد که این پیامدها به نوبه خود موجب منطق خاصی از تعامل (همکاری و منازعه) است:

۱. اول این که، عمل دولت نسبت به دشمنان «تجدید نظر طلبانه عمیق» است. یعنی خواهد کوشید «خود» را نابود یا مغلوب کند.

۲. دوم این که، تصمیم گیری بشدت همراه با «بد دیدن» آینده و معطوف به «بدترین وضعیت» است. لذا احتمال همکاری در مقابل عمل همکاری جویانه کاهش می یابد.

۳. سوم این که، توانمندی نظامی نسبی بسیار مهم تلقی خواهد شد. از آنجا که نسبت به نیت طرف مقابل اطمینانی وجود ندارد، قدرت به رمز بقاء تبدیل می شود. در نتیجه دولت ها بر اساس اصل «اگر صلح می خواهید، خود را آماده جنگ کنید»، بشدت مسلح خواهند شد.

۴. چهارم این که، اگر کار به جنگ واقعی بکشد، دولت ها بر اساس شرایط متصوره دشمن خواهند جنگید، یعنی هیچ مرزی برای خشونت خود نمی شناسند. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۳-۳۸۲)

به اعتقاد ونت، هرگاه «دیگری» دشمن تلقی شود، «خود» ناگزیر بازنمایی های را که به دیگری نسبت داده، آینه وار به خود بر می گرداند و این امر سبب می شود که کنشگرانی که همزمان در موقعیت واحدی هستند، به آنها قوام بخشند. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۴). در این فرهنگ دولت ها حداقل از سه چیز شناختی مشترک دارند: ۱. با دولت های دیگری سر و کار دارند که مانند خودشان

است . ۲. آنها دشمنانشان هستند و بنابراین، زندگی و آزادی آنها را تهدید می کنند. و ۳. چگونه باید با دشمنان برخورد کنند. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۹۱)

این نظام، خودیاری واقعی است. در این نظام کنشگران نمی توانند روی کمک یکدیگر حساب کنند یا حتی خویشتن داری را رعایت کنند. بقاء صرفاً وابسته به قدرت نظامی است و این یعنی افزایش امنیت A لزوماً امنیت B را کاهش می دهد و B هرگز نمی تواند مطمئن باشد که توانمند های نظامی A تدافعی هستند. امنیت، امری عمیقاً رقابت آمیز و حاصل جمع صفر است و معمای امنیت بطور خاص شدید است اما نه بدلیل ماهیت سلاح ها، بلکه بدلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می شود. بنابراین، این ساختار چهار نوع گرایش یا الگوی سطح کلان بوجود می آورد که تحقق پیدا خواهد کرد مگر آن که نیروهای همسنگ جلوی آن را بگیرند:

۱. گرایش اول جنگ شایع و نامحدود است. این به معنای آن نیست که دولت ها مستمراً در جنگ خواهند بود. زیرا ممکن است ملاحظات مادی تجلی این گرایش را برای مدتی سرکوب کنند، اما تا زمانی که دولت ها جمعاً یکدیگر را به شکل هابزی باز می نمایند، جنگ ممکن است واقعاً هر لحظه رخ دهد.

۲. گرایش دوم، حذف کنشگران نامناسب است. یعنی آنهایی که خود را با جنگ سازگار نمی کنند یا از نظر نظامی آنقدر ضعیف اند که یارای رقابت ندارند.

۳. گرایش سوم، موازنه قدرت است. دولت های قدرتمند، قدرت یکدیگر را متوازن می کنند.

۴. گرایش چهارم، تضعیف اعضاء است و از این طریق عدم تعهد یا بی طرفی را بسیار دشوار می سازد. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۱)

به اعتقاد ونت، فرهنگ هابزی بخش های مهمی از تاریخ روابط بین الملل را توصیف می کند. وجه شاخص سیاست بین الملل، اغلب منازعه، خشونت فراگیر، گرایش به سمت هم شکلی در میان واحدها، عدم همکاری، نرخ بالای مرگ و میر واحدها، ایجاد توازن در موارد ضروری و امکان محدود برای بی طرفی بوده است (ونت، ۱۳۸۴: ۳۷۸). خشونت میان دشمنان فاقد محدودیت های درونی است؛ هر محدودیتی که وجود داشته باشد، صرفاً به دلیل عدم کفایت توانمندی ها (موازنه قدرت یا بی قدرت شدن) یا حضور یک مهار بیرونی (لویاتان) است. ونت، رابطه میان ایرانی ها - یونانی ها، نازی ها - یهودیان، صلیبیون - ترک ها، جنگ سرد، جنگ داخلی بوسنی را نمونه ای از فرهنگ هابزی می داند. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۱)

فرهنگ لاکی: منطق حاکم در این فرهنگ، اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» و نقش غالب در این فرهنگ، رقابت است. رقیبان هم مانند دشمنان بر اساس بازنمایی هایی درباره «خود» و «دیگری» و در ارتباط با خشونت شکل می گیرند. اما این بازنمایی ها کمتر جنبه تهدید آمیز دارند. رقبا بر خلاف دشمنان از یکدیگر انتظار دارند به گونه ای عمل کنند که حق حاکمیت شان به رسمیت شناخته شود. این امر باعث می شود تا دولت ها استنباطاتی قابل اتکاء در خصوص ذهنیت یکدیگر حاصل نمایند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۰۸ و ۴۱۱). لذا نوعی خود محدود سازی از جانب «خود» و «دیگری» اعمال می شود و حقوق بین الملل که از طرف دولت ها به رسمیت شناخته شده، بر روابط دولت ها حاکم است. اما این به معنای آن نیست که فرهنگ لاکی نظام مبتنی بر حکومت کامل قانون و همکاری گسترده می باشد. بنابراین، نتیجه نهایی، سطح منازعه و خشونت است که دولت ها از یکدیگر انتظار دارند. رقبا انتظار دارند دیگران گاهی از خشونت برای اختلافات استفاده کنند اما این عمل را در چارچوب اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، انجام می دهند. (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۰ - ۴۰۹)

رقابت حداقل چهار پیامد برای سیاست خارجی دولت ها دارد:

۱. مهمترین پیامد این است که دولت ها هر نوع تعارضی هم که داشته باشند، باید حق حاکمیت یکدیگر را مورد احترام قرار دهند.
۲. دشمنان باید بر مبنای دفع خطر، افق های کوتاه مدت و قدرت نسبی، تصمیم گیری کنند. حال آن که رقابت امکان برداشتی منعطف تر را می هد. نهاد حاکمیت از کمیابی امنیت می کاهد و بنابراین، مخاطرات کمترند، آینده، اهمیت بیشتری دارد و دستاوردهای مطلق ممکن است بر زیان های نسبی پیشی گیرند. لذا نظریه مفیدیت مورد انتظار، جایگزین نظریه انتظار آینده در رفتار عقلانی می شود.
۳. قدرت نظامی کماکان اهمیت دارد، اما معنای آن برای رقبا با معنایی که برای دشمنان دارد، متفاوت است. زیرا نهاد حاکمیت، موازنه تهدید *balance of threat* را تغییر می دهد. تهدید جنبه وجودی ندارد و می توان به متحدان اعتماد کرد.
۴. اگر اختلاف به جنگ منجر شد، رقیبان خشونت خود را محدود خواهند کرد. (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۲-۴۱۳)

بنابراین، این نظام نیز دارای چهار گرایش است:

۱. جنگ بطور همزمان پذیرفته می شود، اما محدود است. یعنی جنگ به عنوان امری مشروع و بهنجار پذیرفته می شود، اما دولت ها یکدیگر را نمی کشند.
۲. ثابت بودن اعضای نظام یعنی پایین بودن نرخ مرگ و میر اعضای نظام و وجود همکاری میان آنها.
۳. اقدام دولت ها در برقراری موازنه در مقابل یکدیگر.
۴. به رسمیت شناخته شدن بی طرفی یا عدم تعهد دولت ها. (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۶-۴۱۴)

فرهنگ کاتی: منطق حاکم بر این فرهنگ، دو قاعده اساسی است: ۱. اختلافات بدون توسل یا تهدید به جنگ حل و فصل می شود (قاعده عدم خشونت) ۲. در صورت تهدید طرف ثالثی علیه امنیت هر یک از آن دو، بصورت تیمی خواهند جنگید. نقش غالب در این فرهنگ، دوستی است (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۴). البته دوستی تنها به امنیت ملی مربوط می شود و ضرورتی ندارد به سایر حوزه های موضوعی تسری یابد. عدم خشونت و کمک متقابل محدودیت هایی در چگونگی اداره سایر موضوعات تحمیل می کند، اما در این محدوده، دوستان می توانند تعارضات (البته غیر امنیتی) چشمگیری هم داشته باشند. (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۶)

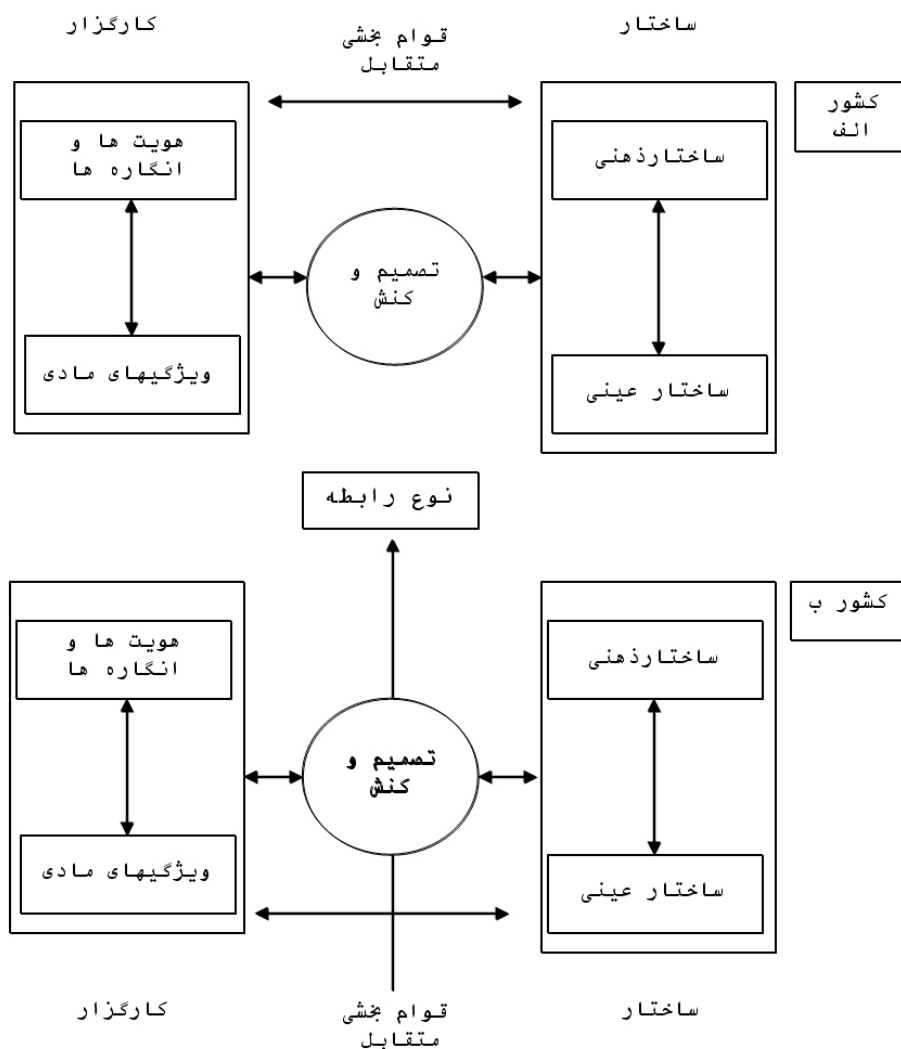
دو قاعده دوستی موجد منطق ها و گرایش هایی در سطح کلان است که «اجتماعات امنیتی کثرت گرا» و «امنیت دسته جمعی» را تداعی می کنند که برای دانش پژوهان روابط بین الملل به خوبی شناخته شده هستند. در اجتماعات امنیتی کثرت گرا، اطمینان واقعی وجود دارد که اعضای آن اجتماع، وارد منازعه و جنگ فیزیکی با یکدیگر نخواهند شد و اختلافات خود را به شکل دیگری حل و فصل خواهند کرد. البته این اطمینان همیشه صد در صد نیست. زیرا جنگ میان دولت ها همیشه منطقی امری ممکن است. اما در چنین اجتماعی، جنگ به عنوان راه مشروعی برای حل و فصل اختلافات تلقی نمی شود. این امر مانع از ظهور تعارضات نمی شود، اما وقتی این تعارضات پیش بیاید، از طریق مذاکره، داوری یا دادرسی در محاکم به آنها رسیدگی می شود. (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۷-۴۳۸)

«امنیت دسته جمعی» نیز مبتنی بر اصل کمک متقابل یا «همه برای یکی، یکی برای همه» است. هنگامی که متجاوزی امنیت یکی از اعضا را در معرض تهدید قرار دهد، انتظار می رود همه اعضا به دفاع برخیزند، حتی اگر امنیت فردی آنها در معرض خطر نباشد. (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۸)

فرهنگ کاتنی	فرهنگ لاکمی	فرهنگ هابزی
همکاری	همکاری و منازعه	منازعه

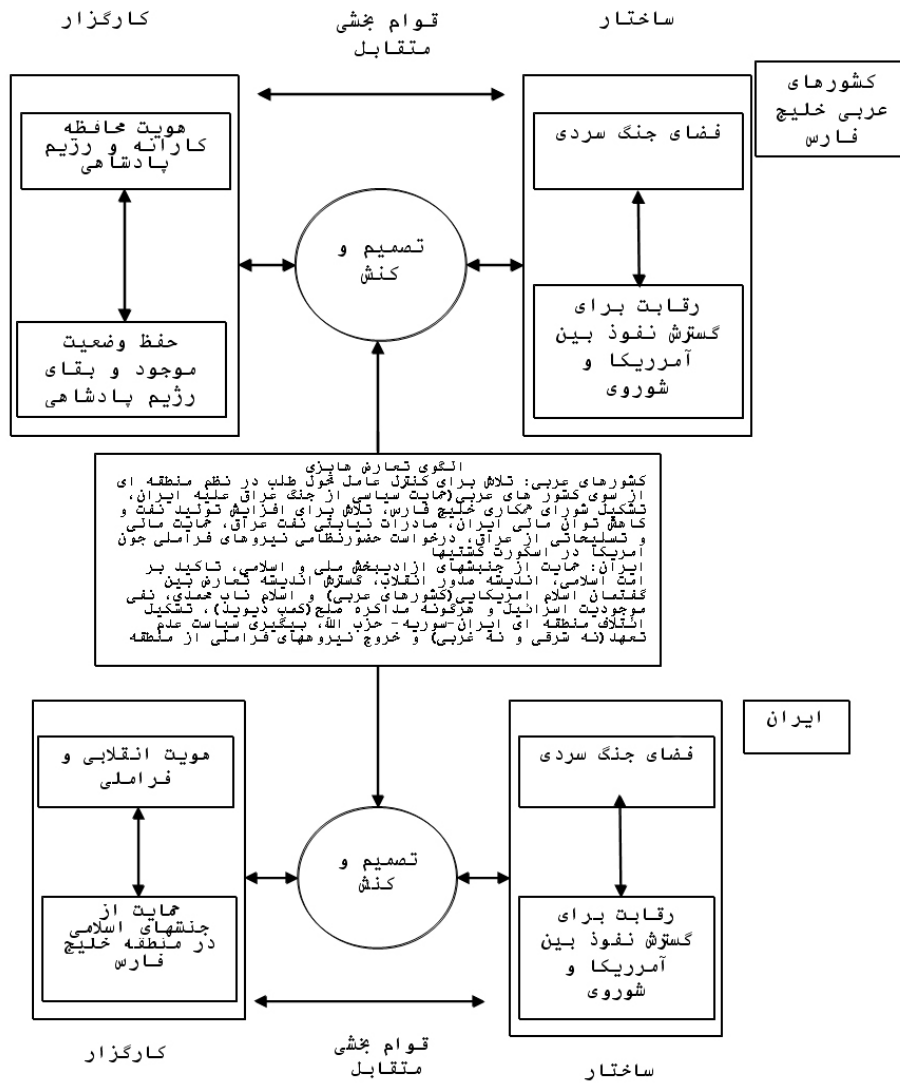
#### بخش دوم: مطالعه موردی: روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس

براساس چارچوب نظری پژوهش مدل تحلیلی در مورد روابط ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس در هر کدام از دوره و شاخص های آن ارائه می کنیم. توانمندی های این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی (FPA) Foreign policy analiys ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس را می توان در بیان یک استراتژی سیاسی اینگونه ترسیم نمود:



۲-الف: روابط ایران و کشورهای عربی دهه ۱۹۸۰ تا پایان جنگ عراق علیه ایران؛  
بی اعتمادی کامل متقابل:(الگوی تعارض هابزی)

چارچوبه روابط ایران و کشورهای عربی در دوره اول براساس مدل فوق که برگرفته از چارچوب نظری پژوهش است، به شکل زیر می‌باشد:



در این الگوی نظم منطقه ای ما شاهد گسترش و تعمیق رقابت منطقه ای به منظور افزایش منافع منطق های در چارچوب بازی حاصل جمع جبری صفر هستیم. دو طرف منافع خود را به ضرر دیگری ترسیم می کند و نه تنها منافع طرف مقابل را به رسمیت نمی شناید بلکه در صدد نابودی

## IPSC Journal - No 1

ماهیت وجودی طرف مقابل بوده که نشان دهنده بی اعتمادی کامل به نیت و اهداف یکدیگر است. شاخص های این تعارض منطقه ای ایران و کشورهای عربی را می توان در موارد زیر بیان نمود:

### کشورهای عربی:

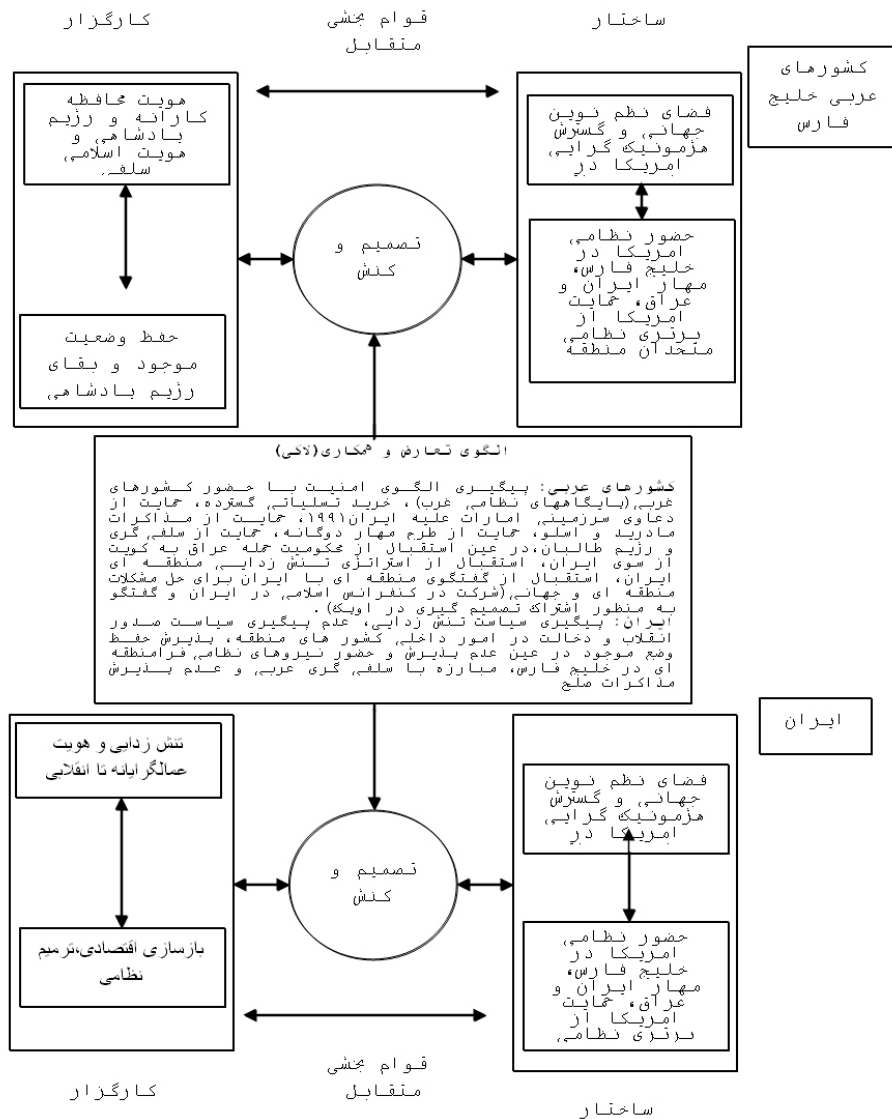
تلاش برای کنترل عامل تحول طلب در نظم منطقه ای از سوی کشورهای عربی (حمایت سیاسی از جنگ عراق علیه ایران، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، تلاش برای افزایش تولید نفت و کاهش توان مالی ایران، صادرات نیابتی نفت عراق، حمایت مالی و تسلیحاتی از عراق، درخواست حضور نظامی نیروهای فراملی چون آمریکا در اسکورت کشتیها

### ایران:

حمایت از جنبشهای آزادیبخش ملی و اسلامی، اندیشه صدور انقلاب، گسترش اندیشه تعارض بین گفتمان اسلام آمریکایی سازشگر (کشورهای عربی) و اسلام ناب محمدی، بهره گیری سیاسی از ابزار نفت، بازنمایی جنگ عراق علیه ایران به جنگ کفر علیه اسلام، تاکید بر امت اسلامی نه دولت - ملت ها، نفی موجودیت اسرائیل و هرگونه مذاکره صلح (کمپ دیوید)، تشکیل ائتلاف منطقه ای ایران - سوریه - حزب الله، پیگیری سیاست عدم تعهد (نه شرقی و نه غربی) و خروج نیروهای فراملی از منطقه

۲- ب: روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس از جنگ اول خلیج فارس تا ۱۱ سپتامبر؛ تنش زدایی و کاهش بی اعتمادی: (الگوی تعارض و همکاری لاکه)

چارچوبه روابط ایران و کشورهای عربی در دهه دوم بر اساس الگوی نظری پژوهش بدین شکل قابل ترسیم است:



در این الگوی نظم می توان روند های همزمان رقابت و همکاری را در بین کشورهای عربی خلیج فارس و ایران شاهد بود. این امر نشان دهنده کاهش بی اعتمادی و پیگیری روندهای همکاری

گرایانه است ولی در عین حال دوطرف هنوز ضمن در بسیاری از حوزه ها دارای اختلاف جدی منافع هستند. در این الگوی نظم، دو طرف دیگر وجود طرف مقابل را به رسمیت شناخته و تنها در زمینه محدوده منافع با یکدیگر در حال رقابتند.

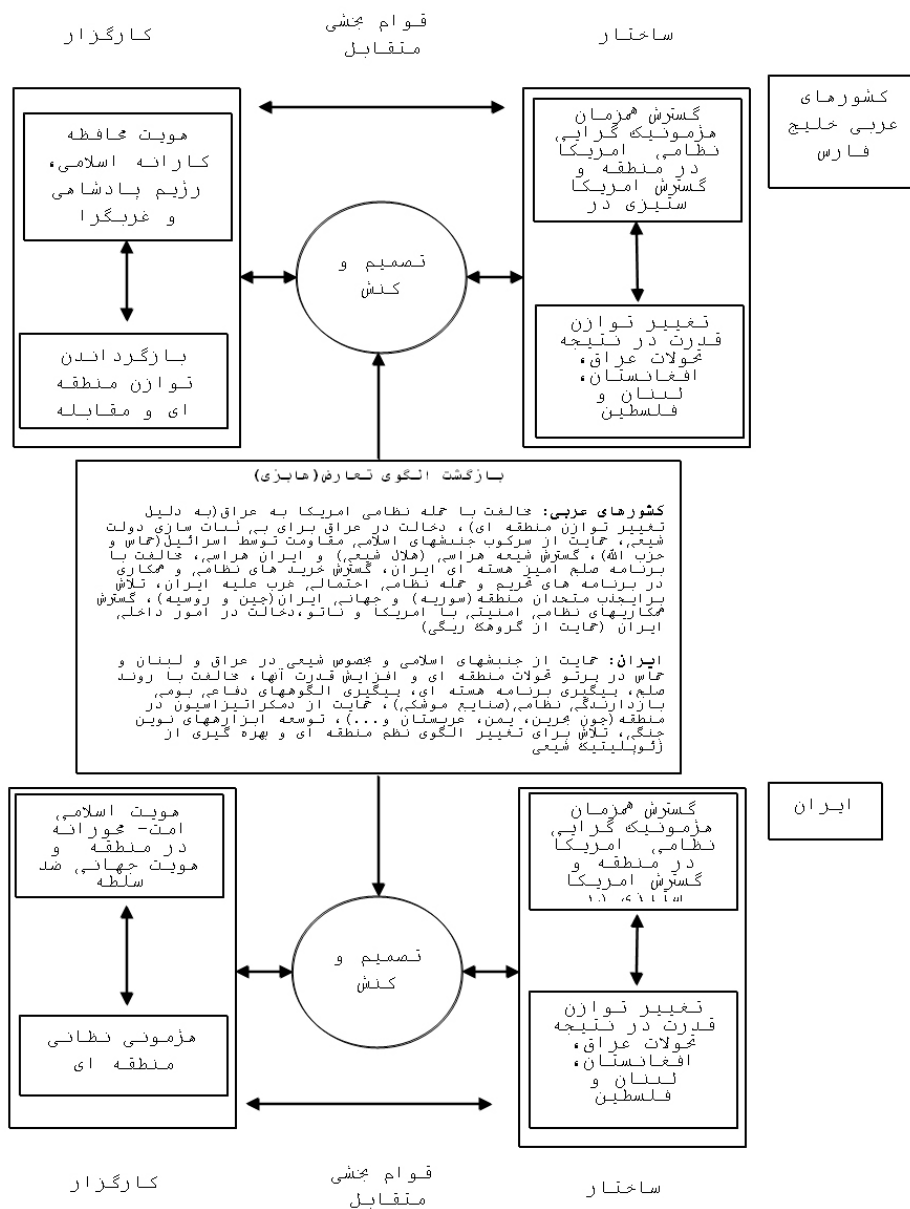
شاخص های تعارض و همکاری دو طرف بدین گونه است:

کشورهای عربی؛ پیگیری الگوی امنیت با حضور کشورهای غربی (پایگاههای نظامی غرب)، خرید تسلیحاتی گسترده، حمایت از دعاوی سرزمینی امارات علیه ایران ۱۹۹۱، حمایت از مذاکرات مادرید و اسلو، حمایت از طرح مهار دوگانه، حمایت از سلفی گری و رژیم طالبان، در عین استقبال از محکومیت حمله عراق به کویت از سوی ایران، استقبال از استراتژی تنش زدایی منطقه ای ایران، استقبال از گفتگوی منطقه ای با ایران برای حل مشکلات منطقه ای و جهانی (شرکت در کنفرانس اسلامی در ایران و گفتگو به منظور اشتراک تصمیم گیری در اوپک).

ایران؛ پیگیری سیاست تنش زدایی، عدم پیگیری سیاست صدور انقلاب و دخالت در امور داخلی کشور های منطقه، پذیرش حفظ وضع موجود در عین عدم پذیرش و حضور نیروهای نظامی فرامنطقه ای در خلیج فارس، مبارزه با سلفی گری عربی و عدم پذیرش مذاکرات صلح.

۲-ث: روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در دوره پس از ۱۱ سپتامبر؛  
بی اعتمادی کامل: ( بازگشت الگوی تعارض هابزی)

چارچوبه روابط ایران و کشورهای عربی در دهه سوم بر اساس الگوی نظری پژوهش بدین شکل قابل ترسیم است:



در این الگوی نظم منطقه ای دوباره شاهد بازگشت الگوی تعارض گسترده در بین کشورهای عربی بوده که در چنین شرایطی دو طرف نه تنها مخالف منافع طرفین بلکه خواستار نابودی ماهیت وجودی طرفین

می باشند که این امر در بین کشورهای عربی و حمایت پنهانی آنها از طرح تغییر رژیم ایران قوی تر بود. طرفین نسبت به نیات و اهداف یکدیگر در بی اعتمادی کامل به سر برده و در وضعیت بازی حاصل جمع جبری صفر قرار دارند. شاخص های این الگوی نظم منطقه ای بین ایران و کشورهای عربی عبارتند از:

#### کشورهای عربی:

مخالفت با حمله نظامی آمریکا به عراق (به دلیل تغییر توازن منطقه ای)، دخالت در عراق برای بی ثبات سازی دولت شیعی، حمایت از سرکوب جنبشهای اسلامی مقاومت توسط اسرائیل (حماس و حزب الله)، گسترش شیعه هراسی (هلال شیعی) و ایران هراسی، مخالفت با برنامه صلح آمیز هسته ای ایران، گسترش خرید های نظامی و همکاری در برنامه های تحریم و حمله نظامی احتمالی غرب علیه ایران، تلاش برای جذب متحدان منطقه (سوریه) و جهانی ایران (چین و روسیه)، گسترش همکاریهای نظامی امنیتی با آمریکا و ناتو، دخالت در امور داخلی ایران (حمایت از گروهک ریگی)

#### ایران:

حمایت از جنبشهای اسلامی و بخصوص شیعی در عراق و لبنان و حماس در پرتو تحولات منطقه ای و افزایش قدرت آنها، مخالفت با روند صلح، پیگیری برنامه هسته ای، پیگیری الگوهای دفاعی بومی بازدارندگی نظامی (صنایع موشکی)، حمایت از دمکراتیزاسیون در منطقه (چون بحرین، یمن، عربستان و...)، توسعه ابزارهای نوین جنگی، تلاش برای تغییر الگوی نظم منطقه ای و بهره گیری از ژئوپلیتیک شیعی

#### بخش سوم: دلالت های سیاست گذارانه برای تحولات آتی: نتیجه گیری

بخش دلالت های سیاست گذارانه تحقیق بر اساس رویکردی تفهیمی مبتنی بر چارچوب نظری سازه انگارانه مبتنی است که بر آن است تا ضمن بازشناسی عوامل ظهور و بروز الگوهای تعارض و همکاری بتواند به پیشنهاداتی مبنی بر تعمیق همکاری در پرتو کاهش بی اعتمادی و تقلیل تعارضات در پرتو افزایش اعتماد متقابل در یک چارچوب تعاملی در تحولات آتی دست یابد.

#### ۳-الف: مهمترین عوامل گسترش همکاریها

۱- تحولات درونی کشورها مهمترین عامل جهت دهی به سیاست خارجی چه در زمینه گسترش الگوهای تعارض و چه در زمینه گسترش الگوهای همکاری بوده است. تلاش برای تقویت روند های مردمگرایانه تر در تحولات داخلی می تواند در پیگیری شیوه های مسالمت آمیز حل و فصل اختلافات منطقه ای موثر باشد. به همین منظور نقش گروه های مردم نهاد (NGOها) و احزاب و گروه های اصلاح طلب چه در ایران و چه در کشورهای عربی می تواند مثر ثمر باشد. به عنوان مثال همزمانی حضور خاتمی اصلاح طلب در ایران و ملک عبدالله (که نسبت به اسلاف خود میانه روتر است) در دهه ۹۰ باعث کاهش بی اعتمادی و افزایش همکاری های منطقه ای و جهانی (در اوپک) شد. این امر نشان دهنده تأیید تئوری صلح دموکراتیک بوده که هرچه به سطح نفوذ دموکراسی در کشورهای یک منطقه افزوده شود ما شاهد گسترش الگوهای همکاری خواهیم بود.

۲- تحلیل تاریخی رویدادهای گذشته نشان می دهد که به رسمیت شناختن منافع ملی و منطقه ای یکدیگر و اهتمام به حل جمعی و درونزاد مسائل منطقه ای نیز در در تعمیق همکاریها موثر بوده است.

### ۳-ب: عوامل تعمیق بی اعتمادی و کاهش همکاریها

۱- نقش عوامل بیرونی در افزایش بی اعتمادی بین کشورهای عربی و ایران و به طور خاص گسترش ایران هراسی و شیعه هراسی از سوی قدرتهای غربی، عامل کلیدی در گسترش تعارضات منطقه ای است. بررسی موضع گیریها و اقدامات کشورهای عربی خاورمیانه در مورد برنامه هسته ای صلح آمیز ایران نشان می دهد که کشورهای عربی در فضای توهمی «ایران هراسی» که از سوی غرب ساخته شده است افتاده اند. از این منظر وارونه نمایی، تهدید نمای و حتی قریب الوقوع بودن تهدید از سوی ایران در چارچوب پیگیری برنامه هسته ای صلح آمیز نسبت به حاکمیت ملی دولت های عربی سبب برخی اقدامات واکنشی بحران ساز از سوی آنها شده است. از نظر تحلیلی برخی شواهد حاکی از پذیرش و حتی درونی شدن القای خطر تهدید اعراب نسبت به حاکمیت اعراب بوده که بیانگر تعمیق بی اعتمادی منطقه ای است. اقدامات دولت های عربی را در قالب خرید تسلیحات نظامی متعارف، همکاری های نظامی با قدرت های غربی و در نهایت اقدامات آنها در گسترش تسلیحات غیرمتعارف هسته ای، شیمیایی و بیولوژیکی برای مقابله با توهم تهدید ایران در این زمره اند که به طور مشخص عبارتند از:

#### - خرید تسلیحات نظامی

از نظر کلی در سیاست اعلامی کشورهای عربی خرید تسلیحاتی به عنوان نوعی سیاست متعارف و

معمول در برنامه استراتژیک این کشورها خصوصاً کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بیان شده است ولی تحلیل دقیق‌تر نوع تسلیحات خریداری شده حکایت از آن دارد که گزینش و تأکید بر نوع خاصی از تسلیحات حاکی از نگاه حرفه‌ای به اهداف نظامی خاصی است. در مجموع براساس اعلام «مرکز کنترل و عدم گسترش تسلیحات»، از سال ۲۰۰۳ به بعد کشورهای خاورمیانه در مجموع رقم نجومی ۴۹۵ میلیارد دلار تسلیحات خریداری کرده‌اند که بخش اعظم آن سهم کشورهای حوزه شورای همکاری خلیج فارس PGCC است. (SIPRI Yearbook 2008) به‌عنوان مثال خرید تسلیحاتی سال ۲۰۰۸ کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس حدود ۸۲ میلیارد دلار بوده است. می‌توان سهم کیفی تسلیحات خریداری شده با توجه به اهداف آن را در مؤلفه‌های دریایی و هوایی بارزتر از دیگر مؤلفه‌ها دانست. در حوزه نیروی دریایی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر «حفاظت برد کوتاه» از خطوط ساحلی و منطقه انحصاری اقتصادی تمرکز دارند و به همین منظور سرمایه‌گذاری گسترده‌ای بر روی «شناورهای گشت ساحلی» (OPV) با مشارکت واحد هلیکوپترهای توپدار صورت گرفته است. این شناورها انواع مختلف کلاس‌های عملیاتی خریداری شده که نمونه اصلی آنها «رزمناوهای کلاس بینونه» برای انجام اهداف منطقه‌ای است. در زمینه نیروی هوایی تمرکز کشورهای عربی خلیج فارس بیشتر بر خرید سیستم دفاع هوایی است. به‌عنوان مثال در سپتامبر ۲۰۰۸ امارات متحده عربی سیستم دفاع هوایی ارتفاع بالا در صحنه نبرد THAAD را به ارزش ۸ میلیارد دلار از آمریکا خریداری نمود. (Khaltous, 2009: 27). به گزارش Defense News در دسامبر ۲۰۰۸ نیز امارات متحده عربی اولین سری سیستم رهگیری موشک Patriot-3 را به آمریکا سفارش داد که با توجه به قابلیت‌های این سیستم می‌توان دریافت که برای حملات هوایی منطقه‌ای و نزدیک طراحی شده است که براساس مفاد این قرارداد این سیستم بخشی از سیستم‌های موشکی میان‌برد برای ایجاد «سپر دفاعی چند لایه‌ای» از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس است. کویت نیز که هم‌اکنون مجهز به یک سیستم پاتریوت است خواستار ارتقاء به نوع پیشرفته‌تر ۳ این سیستم است. قطر نیز درصدد خرید این سیستم می‌باشد. (Defense News, 2008, September 13)

#### - همکاری‌های نظامی گسترده با قدرت‌های غرب

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به دلیل فقدان تجربه نظامی، ژئوپلیتیک محدود و جمعیت کم توانایی اتکا به قدرت داخلی برای پیگیری اهداف خود را ندارند به همین دلیل با بزرگنمایی توهم تهدید از سوی ایران زمینه برای حضور قدرت‌های غربی به منظور تأمین امنیت نظامی خارجی فراهم می‌شود. کشورهای عربی خلیج فارس نیز متأثر از این القائات به چنین همکاری‌هایی دست می‌زنند. مثلاً در ۱۵

ژانویه ۲۰۰۸ در دیدار سارکوزی از امارات متحده عربی توافقنامه ایجاد یک پایگاه مشترک نظامی امارات متحده عربی با فرانسه در محدوده بندر تجاری ابوظبی منعقد شد. در این راستا در ۲۳ فوریه ۲۰۰۸ انجام مانور مشترک قطر، بحرین و فرانسه تحت عنوان «سپر خلیج فارس» انجام گردید که در حین انجام مانور سخنانی در مورد جزایر ایرانی تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی از سوی مقامات اماراتی مطرح شد. در کنار این همکاری‌ها، پیوستن کشورهای کویت، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عربستان با ابتکار همکاری‌های ناتو ۲۰۰۴ در استانبول نیز حائز اهمیت است. در همین راستا ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶ نیروی دریایی کویت با ناتو مانور مشترک انجام داد. اخیراً نیز بحث گسترش «چتر هسته ای آمریکا» در کشور های عربی حوزه خلیج فارس و امکان استقرار جنگ افزار های هسته ای در منطقه مطرح است که این امر با توجه به مخالفت جامعه درونی آمریکا و هم داشتن تعارض با تعهد اعراب به منطقه عاری از سلاح هسته ای به نظر نمی رسد تحقق عملی یابد (Khaitous, 2009:43).

#### - گسترش تسلیحات غیرمتعارف برای رسیدن به توازن منطقه‌ای

بزرگنمایی توهم تهدید از سوی ایران سبب شده است که کشورهای عربی درصدد پیگیری کسب سلاح‌های بیولوژیکی، شیمیایی و هسته‌ای برآیند. به دلیل ضعف بنیة علمی و فقدان زیرساختارهای سخت افزاری لازم امکان ایجاد تأسیسات هسته‌ای به منظور غنی‌سازی سطح بالا و بازفرآوری اورانیوم برای آنها وجود ندارد ولی برخی گزارشات مثل گزارش سفیر سابق ایالات متحده در عربستان سعودی «چاس فریمن» مبنی بر تلاش این کشور به منظور خریداری سلاح از پاکستان به دلیل ضعف سیستم کنترلی این کشور بر انبارهای هسته‌ای خود زنگ خطر گسترش سلاح هسته‌ای را در منطقه به صدا در آورده است. این تردیدها در مورد مصر نیز وجود دارد. در زمینه تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی نیز مصر و بویژه عربستان با توجه به خرید ۳۶ موشک با برد ۱۵۰۰ مایلی از چین با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای در سال ۱۹۸۴ نیز پیش‌بینی‌هایی صورت می‌گیرد.

با توجه به فضای ذهنی ساخته شده از سوی غرب علیه ایران مبنی بر بزرگنمایی تهدید علیه حاکمیت ملی اعراب به نظر می‌رسد که اعراب در یک توهم «ایران‌هراسی» گرفتار شده‌اند. این امر از لحاظ استراتژیک منجر به گسترش خرید تسلیحاتی اعراب افزایش حضور بیگانگان در منطقه شده است که خود می‌تواند عامل بحران‌ساز مضاعف درافزایش بی اعتمادی و کاهش همگرایی و همکاری درون منطقه ای باشد.

## IPSC Journal - No 1

تحلیل تاریخی تحولات گذشته نشان می دهد که اقتدارگرایی در عرصه داخلی کشورها و تلاش برای حفظ رژیم داخلی سبب ترجیح منافع خود بر منافع جمعی و منطقه ای و گسترش تعارضات شده است.

### الف: منابع فارسی

- اسمیت، استیو (۱۳۸۳). « رویکردهای واکنش‌گرا و سازمانگاری در نظریه‌های بین‌الملل ». در جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین. ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. جلد اول. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران: ۵۵۶ - ۵۳.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتز گراف (۱۳۷۶). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
- صدریا، مجتبی (۱۳۷۹). تئوری تعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه عبدالهادی بروجردی و قدرت احمدیان. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). نظریه‌اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه
- ونت، الکساندر - الف (۱۳۸۵). «اقتدار گریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می فهمند». در اندرو لیتکلیتر. جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل. ترجمه بهرام مستقیمی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ونت، الکساندر - ب (۱۳۸۵). «مسئله کارگزار در نظریه روابط بین‌الملل». در اندرو لیتکلیتر. چالش علم و سنت. ترجمه بهرام مستقیمی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ویلیامز، فیل (۱۳۸۲). « ظرفیت همکاری امنیتی ایالات متحده - روسیه در جهان در حال توسعه ». در جیمز گودبای. تعارض‌های منطقه‌ای. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی

### ب: منابع انگلیسی

- Adler, Emanuel (1997). "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics". European Journal of International Relations, Vol.6, No.3, pp.93-116.
- Adler, Emanuel (2005). "Constructivism and International Relation". in Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons (ed), Handbook of International Relations. London: Sage Publications: 95 - 118.
- Adler, Emanuel. communitarian international relations, London: routledge. (2005)
- Agence France-Presse, "Pentagon Proposes Sale of THAAD to UAE," Defense News, September 13, 2008. Available online <http://www.defensenews.com/story.php?i=3722961>
- Berger, Peter (1966). "Identity as a Problem in the Sociology of Knowledge". European Journal of Sociology. Vol.7(1).

## IPSC Journal - No 1

- Boulding, Kenneth E. ( 1963 ). Conflict and Defence: A General Theory. New York: Harper Torchbooks.
- Brown, Seyom ( 1992 ). International Relations in A Changing Global System. United States: Westview Press
- Keohane, Robert. (1984). After Hegemony. Princeton: Princeton University Press.
- Khaltous Tariq(2009). Arab Reactions to a Nuclear-Armed Iran . the Washington Institute For Near East Policy, Policy Focus #94 | June 2009
- Klotz Audie and Lynch Cecelia.Moving Beyond the Agent–Structure
- Debate.International Studies Review (2006)Vol.8,pp.355–381
- Ruggie, John G. (1998). “ What make the world Hand together ? Neo – Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge “, International Organization, 52 (4): 855 – 885
- Ruggie,John Gerard (2004). " Reconstitution the Global Public Domain Issues, –Actors and Practices". European Journal of International Relation.Vol.10(4).
- SIPRI Yearbook 2008, Table 5A.1. Available online  
[http://www.sipri.org/contents/milap/milex/mex\\_graph\\_me.html](http://www.sipri.org/contents/milap/milex/mex_graph_me.html)
- Smith, Steve( 1995). “The Self-Images of a Discipline: A Genealogy of International Relations”. in K. Booth and S Smith, (ed.) International Relation Theory Today. Cambridge: Poliy Press
- Viotti, Paul R. and Mark V. Kauppi(2002). International Relations and World Politics. New Jersey: Prentice Hall.
- Wendt, Alexander (1994). " Collective Identity Formation and the International State". American Political Sociece Review. 88:
- Zehfuss, Maja.Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison, European Journal of International Relations,(2001)Vol. 7,No.3,pp. 315-348

International Journal for Peace and Security Studies

# Just Peace Diplomacy Journal

Number 1 Jul - Sep 2010  
ISSN 2043-9016

Dialogue and Difference  
Regional Stability and Balancing in the Persian Gulf  
Analysis of the Effect of Oil Income on Militarism  
Ontological Security and Militarism in the Persian Gulf  
Iran – US Relations and Its Impact on Persian Gulf  
*... 5 Persian and 2 Arabic articles*

